

کردن **لم** بفتحین زلت و تروکی کلناه و کناه صیغه و نومی از جنون **لوم** بالفتح تلمیذ
در زشت کردن **لعم** بالفتح فرودن و خوردن و عین التهام و **لعم** بهم سخی **لعم**
لشکر بسیار **لعم** استخوانی زیر زخم کوسن حج که بریده **لعم** ملامت گفتن **مع اللع**
لبن بالفتح شیر خوراندن و زدن بعضا و انداختن و بالکشتن نام لبنه واحد
بفتحین شیر را بنام حج در در کردن از بنامش شیر در شدن پیش و فایز بر بالفتح و کرباست
لبنه واحد چون کلک و در قاقوس بر وزن گفتن و این کلمه لام و سکون باخشت
ساخته شده و در بعضی از کلمات **لبان** بالفتح نام کوهیست معروف نزدیک جبل عامل **لبین**
پرورده شده **لبین** نیز خوانده و خداوند شیر **لبان** بالفتح سینه یا میان سینه و باطن
گذرد و بالکشتن درون و عیب گوید هواخواه بلبان آینه و لایقان بلبین آمد و ظاهر
رضیع لبان که مشهور شده بدین معنی است **لبون** بالفتح شیر در لبین بالفتح و الکشتن و
لبن اللبون و بنت اللبون بچند دوساله بسیار در آمده **لبون** بالفتح کران لبین
ناقه و بالفتح نانه کران **لبین** بالفتح و فتح جمع نوزده و بالفتح و کرم بر کشتن از افرا
اللعی بالفتح خطا کردن در جواب و از گردانیدن و از از الحان و الحان جمع و نوزده
خواندن قرآن و جز آن و میل کردن و خطا کردن در سخن و گفتن چیزی و غیر آن و از
کردن و بفتحین زبیری در کشتن **لعن** بفتحین کنه شدن سنگ **لعن** بالفتح
و ضمه و ال نیزه نرم مهر چهره نامند و بمعنی نزد مرادف عند نیز آمده **لعن** بالفتح عین
و غلبی و بفتحین کرد آن قوم بر سر جهاد بیعت آب و انبوهی کردن در هر کاری **لعان**
زمان سخن و لغت قوی و زبانه تراز و السن و السنه از جمع و لسان صدق خواند
در راست و لسان العصابه با و در ضربه که گفتارسی زبان گفتن گویند و لسان
لغو و لسان الحبل هر دو نام یکسان است و لسان القدم کلمه چینی سخن گذار **لعن** بالکسر
لغت و در زمره قوی و بالفتح بزبان گرفتن کسی را و بالفتح زبان آوردن جمع السن و

بفتحین زبان

و بفتحین زبان آوردی و فصاحت و کبریا سخن زبان آورد و بفتح **لعن** بالفتح تلعن و
و کسر کردن از بختی و رحمت و نظیرین کردن **لعین** نظیرین کرده شده و از رتبه شده
شده مفروضه آمده و مسخ زده شده و کسب درنده و صورتی که در زبانها از
بر یکسان است و وحش و طیور و از امر ترس نیز گویند **لعان** بالکسر بانه لغت
دن و نظیرین نمودن و در شرح لعان است که شوهر زن را دشمن بنامد و گواه درین
بنامد و زن مرافقه پیش قاضی برود قاضی حکم کند که شوهر را بر شما دشت ده که
درین قول صادق است و لغت خدا بر او کاذب باشد بعد از آن زن نیز چهار
بار شما دشت دهد که شوهرش درین قول کاذب است و غضب خدا بر آن باد و درین
درین قول صادق باشد بعد از آن قاضی در میان ایشان تقییر کند و قرآن مجید بر آن
معنی ناطق است و بالفتح و تشدید عین بسیار نظیرین و لغت گفته **لعن** بالفتح نظیرین
و در یافتن و گرفتاری سخن از کسب و بالفتح و کسب قاف زود رسیده و در یافته **لعن**
بفتحین در مانده سخن مرادف گفته و بفارسی شمع و آن را کون و کسب گفته زبان
مرادف است **لکن** بالفتح ماعوظ بعد از لام و کسب و کسب لغت و آن لغت و آن حر
نیست که برای تدارک چیزی آرد بفارسی اما و لکن گویند **لکن** بالفتح و سکون لکن
حرف فنی که بر صفتی را در جمله معنی آن هرگز **لکن** بالفتح گویند و رنگ چون نزدی
در سخن و جمله آن و نوعی از خرمای زبون **لعین** بالکسر بیری ضد شونت و بالفتح و کسب
یا تشدید آن و کسب نرم و تند خرمالین بالکسر جمع **لعیان** بالفتح تن آسانی لغت
و بالکسر بیری کردن با هم و بالفتح و تشدید یا و چیدن **مع الواو** بالفتح و سکون
حار مملک است خوب با ذکر آن و زشت کردن آن و دور کردن چیزی از چیزی **لعن**
بالفتح همود است و مانکس کردن سگ سخن باطل و مسکونی که بقصد آن باشد و تشدید
که از غایت خردی لایق نباشد بخوان هماد **لعن** بالفتح معلول لغت که از آن